

عَبْتَةُ الْكُتَبَةِ مجموعة منشآت مؤیدالدوله (مؤیدالملک) ^۱ منتجب‌الدین بدیع، علی‌بن احمد کاتب، اتابک جوینی، منشی سلطان سنجر سلجوقی و رئیس دیوان رسایل اوست. تاریخ تولد و وفات منتجب‌الدین بطور دقیق روشن نیست. به استناد آنچه در دیباچه عتبه‌الکتبه ^۲ آمده است، او در سال ۵۱۶ هـ. که مسلماً از سالهای جوانی وی بوده است، جهت آموختن صناعت دبیری به دارالملک مرو رفته بود. پس ولادت او باید در اواخر قرن پنجم هجری اتفاق افتاده باشد و چنانکه از نامه شماره ۵۶ بخش اخوانیات وی برمی‌آید، او تا سال ۵۹۵ هـ. زنده بوده است و ایام فترت پیری را طی می‌کرده و جگر سوخته داغ هفت تن از فرزندان خویش بوده و قامتش زبر بارگران حوادث روزگار خمیده و از حطام دنیوی تنها چند کتاب برایش مانده که آن را در مدرسه صندلی نیشابور که به زعم او امن‌تر از جاهای دیگر بوده، در تعصب فریقین به غارت برده بودند، و چند سالی بوده که در اندیشه سفر حجاز بوده است، تا بدان وسیله از عوایق و علایق دنیوی رهایی یابد. ^۳

مؤلف چنانکه در دیباچه اثر خود تصریح نموده، یکی از اجدادش دبیر شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر بوده است. وی در مورد انگیزه و اشتیاق خود به فراگیری فن دبیری و تلاشهایی که در راه کسب فنون و مهارت‌های نویسندگی به عمل آورده است، می‌نویسد: «مراکه در عهد صبی اندیشه طلب این صناعت و تدبیر تحصیل آلات و ادوات آن به دل راه یافت، سبب، آن بود که از مشایخ علما و قدما می‌شنودم که جدی از آن من

دبیر شمس‌المعالی قابوس‌بن وشمگیر بوده است و جزوی چند از رسایل تازی که در آن خدمت نوشته بودست، بدست من افتاد و مطالعت آن باعث آمد بر بحث از علم شریف و صنعت عزیز، و عزیمت اشتغال بدان صنعت و آنگام بدان سمت در شهر سنه ست عشر و خمسمائه به حضرت مرو که دارالملک خداوند عالم سلطان اعظم خدایگان عرب و عجم خَلْدَاللهُ مُلْكُهُ است رسیدم و...» ^۴

وی پس از آموختن مقدمات علم دبیری در مرو، به غزنین رفته با بزرگان علم و ادب و فضلالی آن شهر دیدار نموده است و نزد شرف‌الدین ظهیر بیهقی که از دوستان پدرش بوده، رفته و به پایمردی آن صدر بزرگ - که در آن روزگار وزارت سپهسالار عزالدین انر ^۵ را داشته و سپس منصب ریاست دیوان استیفاء ممالک سنجر را عهده‌دار گردیده بود - توانسته است به درگاه عزالدین انر راه یابد و دیوان انشاء آن درگاه را تصدی کند.

همانگونه که منتجب‌الدین در دیباچه اثرش تصریح می‌کند، ^۶ شرف‌الدین ظهیر بیهقی که خود در علوم مختلف، خاصه در علم انشا و کتابت تبحر داشته و بر اسرار و دقایق آن آگاه بوده است و نوشته‌های وی را اصلاح و جرح و تعدیل می‌کرده و الحاق و استدراکی بر آن می‌افزوده و او را در این فن، ارشاد و هدایت می‌نموده است. در همین سال (۵۱۶) شرف‌الدین ظهیر به سوی مازندران عزیمت می‌کند و در آن سفر، منتجب‌الدین هم با او همراه می‌گردد. در هنگام عبور از طوس به زیارت تربت مطهر ثامن‌الائمه علیه‌السلام می‌شتابند و از آستان پربرکت آن امام بزرگوار مدد می‌جوید و فیض می‌طلبند، تا خداوند متعال او را در آن فن، مهارت و کذاقتی دهد و جدت ذهن و ذکاوتی عطا فرماید. سرانجام به برکات آن بقعه شریف و از کرامات آن

پیشوای راستین (امام رضا ع)) توفیق یافت با نوشتن نامه‌ای بسیار سخته و آراسته و در نهایت جزالت و سلاست، اعجاب و استحسان مخدومش عزالدین انر را برانگیزد، و بدین ترتیب او با معرفی شرف‌الدین ظهیر بیهقی به دیوان رسایل سنجر راه پیدا می‌کند و بتدریج به درگاه سلطان سنجر سلجوقی تقرب می‌یابد. پس از فتح سمرقند در سال ۵۲۴ هـ که سنجر، محمدبن سلیمان بن بغراخان را از حکومت سمرقند عزل و خاقان حسن تکین را جانشین او می‌کند، منتجب‌الدین بدیع فتحنامه‌ای می‌نویسد و به درگاه عرضه می‌دارد تا آن را به بغداد نزد خلیفه عباسی ارسال نمایند. ^۷

نویسنده عتبه‌الکتبه خال جد پدر عطاءملک جوینی مصنف تاریخ جهانگشا، یعنی بهاء‌الدین محمدبن علی و معاصر رشیدالدین وطواط و انوری بوده است. وی علاوه بر دبیری رسایل سلطان سنجر و ریاست دیوان انشاء، از مقریان و ندیمان او نیز به‌شمار می‌رفته است. عطاءملک جوینی در تاریخ جهانگشا می‌گوید: «وقت ادای نماز یامداد پیشتر از ارکان دیوان و داد در رفتی و بعد از فراغ از نماز ابتدایه نصیحتی کردی و موافق و ملایم حال، حکایتی مضحک در عقب جد بگفتی و سلطان در اسرار ملک به رأی او مشورت کردی...» ^۸ در جمادی‌الآخر سال ۵۴۲ هـ. ق وقتی که سپاهیان سنجر به خوارزم حمله کردند و قصبه هزار اسپ را به تصرف درآوردند، رشید وطواط که به سبب سرودن بیتهی در آن جنگ مورد خشم سلطان سنجر قرار گرفته بود و سلطان سوگند خورده بود که بدن او را در صورت دستگیری هفت تکه کنند، پس از دست‌یابی سنجریان به او، منتجب‌الدین بدیع شفاعت نمود و رشید وطواط را از مرگ حتمی رهایی بخشید و این واقعه مشهور است. ^۹ مؤلف، رسایل و مکاتیب خود را به فرمان ناصرالدین ابوالفتح طاهر بن فخرالملک بن خواجه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نظام‌الملک توسی، آخرین وزیر سلطان سنجر (۵۲۸-۵۴۸ هـ) گردآوری کرد. ناصرالدین وزیر به منتجب‌الدین دستور داد تا منشآتش را از جهت فرزند او قوام‌الدین نظام‌الاسلام تدوین نماید. ^{۱۰} عوفی در لب‌الالباب یادآور شده است که منتجب‌الدین بدیع علاوه بر عتبه‌الکتاب دیگری نیز به نام رقیة‌القلم داشته است ^{۱۱} که اکنون اثری از آن کتاب در دست نیست.

همانگونه که از منشور شماره هفت عتبه‌الکتابه (با عنوان تقلید ولایت گرگان) برمی‌آید، دو شغل مهم و حساس انشاء و اشراف مملکت سنجر برعهده منتجب‌الدین بوده است و نایبان وی در ایالتها و ولایتهای مختلف کشور به نیابت از وی انجام وظیفه می‌کردند. ^{۱۲} در صفحات ۶۸ و ۶۹ عتبه نیز آمده است که مؤلف کتاب از سوی سنجر برای اداره امور دیوان ریاست و شحنگی و عمل گرگان تعیین و گسئیل می‌گردد. سلطان سنجر به او توصیه می‌نماید، مصالح دولت و رعیت را مراعات کند و با مردم آن ناحیه به داد و انصاف رفتار نماید و رضای خدای تعالی را در همه احوال در نظر گیرد. سلطان در همه امور او را شخصی امین و مورداعتماد می‌داند و به طبقات مختلف مردم آن سامان اعم از صاحب منصبان و بزرگان و سادات و قضات و مشایخ و اعیان و اصناف رعایا ابلاغ می‌کند، که در مهمات خویش به منتجب‌الدین رجوع کنند و او را حرمت دارند. ^{۱۳}

در بخش دوم کتاب که مجموعه نامه‌های خصوصی مؤلف است، بیشتر می‌توان به زوایای گوناگون زندگی و شخصیت او پی برد. هرچند در بسیاری از موارد نام افرادی که در این نامه‌ها مورد خطاب وی بوده‌اند، صریح و روشن نیست و تنها به ذکر القابی چند اکتفا نموده است و یا به جای نام آنها کلمه «قلان» آورده است.

اغلب مراسلات رسمی و مکاتیب و مناشیر که در این مجموعه آمده است، در زمان سلطان سنجر و از دیوان انشای او صادر شده است، چنانکه از وقایعی که بدانها اشاره می‌کند معلوم می‌شود. بعضی از این نامه‌ها نیز دارای تاریخ است. در این کتاب دو نامه وجود دارد که مربوط به وقایع سلطنت رکن‌الدین محمودخان بن محمدخان، خواهرزاده سنجر است که بعد از اسارت سنجر به دست غزان، چند سالی در خراسان حکومت کرد و در حدود سال ۵۵۷ هـ به دست مؤید آی‌ابه مغلوب گردید. در یکی از آن دو مکتوب (مکتوب شماره ۲۶ اخوانیات) صریحاً به وفات سلطان سنجر اشاره شده است. ^{۱۴} با استناد به دو نامه یاد شده و همچنین نامه شماره ۵۶ بخش اخوانیات که در آن به وصول مکتوبی در آخر صفر ۵۹۵ هـ اشاره می‌کند، می‌توان نتیجه گرفت که مؤلف نامه‌های خود را در زمان وزارت ناصرالدین ابوالفتح جمع‌آوری کرده و در اواخر عمر خود مکتوباتی هم به آن افزوده است.

عتبه‌الکتابه دارای دو بخش است. بخش نخست شامل مناشیر و امثله و مراسلات رسمی و مکاتیب سلطانی است که از دیوان سلطان سنجر صادر می‌شده است. این بخش دارای سی و شش نامه است. بخش دوم، اخوانیات، که شصت و چهار نامه را دربرمی‌گیرد و شامل مکتوبات خصوصی منتجب‌الدین است که به دوستان، درباریان، امرا و علما و رجال عهد خود نوشته است. از بخش اخیر تعداد سه نامه (شماره ۵ و ۶۳ و ۶۴) از رشید وطواط است، ^{۱۵} که به دلیل خطای کاتبان در این مجموعه گنجانده شده است. مکاتیب بخش دوم اغلب کوتا‌تر از نامه‌های بخش نخست می‌باشد.

منتجب‌الدین در مورد نام مجموعه منشآتش در مقدمه می‌گوید: «این مجموعه عتبه‌الکتابه نام نهاده شد، به امید آنکه دانشمندان این صنعت و شناسندگان

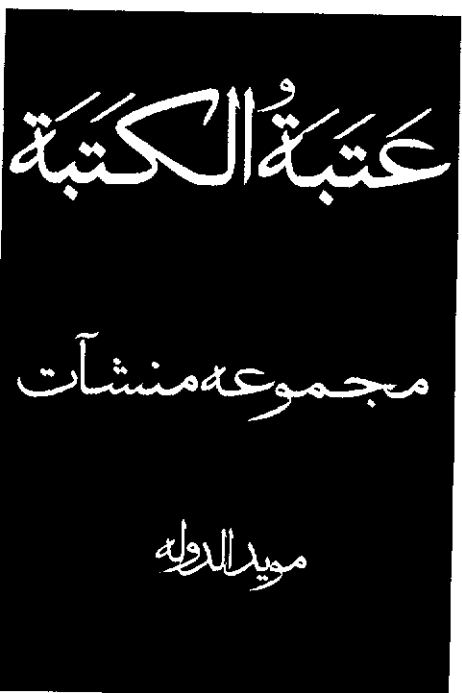
این بضاعت، تأمل در آن به نظر عنایت و شفقت فرمایند و اصلاح فاسد و تقویم مایل و تبدیل لفظی سقیم به دیگری مستقیم سلیم واجب دارند، تا از ثواب جزیل خالی نمانند.» ^{۱۶}

لفظ «عتبه» دارای معانی متعددی است، ازجمله: درگاه، آستانه در، پله نردبان و درجه و پایه. مرحوم علامه محمد قزوینی معتقد است در وجه تسمیه کتاب، با توجه به جمله‌هایی که در مقدمه مؤلف آمده، شاید نوعی تواضع و فروتنی موردنظر او بوده است، و مجموعه منشآت خود را به منزله آستانه‌ای دانسته که دبیران بر آن پانهند و بگذرند و یا مراد از «عتبه» پله و درجه است که بوسیله آن از پستی به بلندی صعود می‌کنند و طالبان فن انشاء و ممارست به تدریج این درجات و مراقي را طی می‌کنند. ^{۱۷}

عتبه‌الکتابه اثر ارزشمند و نمونه بارزی است از شیوه نگارش رسائل دیوانی و اخوانی در عصر سلاجقه، و ازجمله آثار نثر مصنوع است که برپایه نثر ابوالمعالی نصرالله منشی در کلیله و دمنه نوشته شده است. این کتاب علاوه بر اهمیت ادبی بسیاری که دارد، حاوی اطلاعات مفید و متنوع زیادی در مورد وقایع تاریخی و اجتماعی و امرا و والیان و رجال سیاسی و علما و فقها و مشاهیر عهد سنجر و جانشینان اوست، لذا از حیث شناخت اوضاع سیاسی و اجتماعی آن عصر و احوال و عملکرد حاکمان وقت و طبقات نامبرده و چگونگی عزل و نصب مقامات و بررسی سازمان حکومتی و تشکیلات درباری سلجوقی حائز اهمیت فراوانی است و اطلاعات ذیقیمی در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد.

سعدالدین وروینی درخصوص اهمیت کتاب عتبه‌الکتابه در مرزبان نامه می‌نویسد: «... و از قبیل رسایل، مجموعی از مکاتیب منتجب بدیعی که به بدایع و روایع کلمات و نکات مشحونست، لطف از متانت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



فیروز مردانی

قرن ششم هجری

در آویخته و جزالت با سلاست آمیخته و آن را عتبه کتبه نام کرده، کتاب محقق، آن عتبه را بسی بوسیده‌اند و به مراقی غایاتش نرسیده و گروهی آن را خود غنیه خوانده که معنی شیوه‌ای است از طلب خوانی افکار دبیرانه. ۱۸ و محمد عوفی در لباب الالباب می‌گوید: «دبیران و افاضل دهر انصاف داده‌اند که در میدان بلاغت، سواری شهتمتر از بدیع انابک جولان نکرده است و یکران سبقت را در موبک نظم و نثر مثل او بر روی مدعیان برنناخته...» ۱۹

این کتاب را دانشمندان فقید علامه محمد قزوینی و استاد عباس اقبال آشتیانی از روی نسخه منحصر به فرد کتابخانه ملی مصر تصحیح نموده‌اند و تنها یک چهارم یا یک پنجم آن منشآت که در نسخه‌ای از لنین‌گرا (شامل مجموعه‌ای از منشآت دبیران عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان و مغول) آمده، با آن مقابله کرده‌اند و با مقدمه مرحوم قزوینی در مردادماه سال ۱۳۲۹ خورشیدی به چاپ رسانیده‌اند.

سبک نگارش عتبه الکتبه

نثر عتبه الکتبه نمونه و نماینده جامع نثر دیوانی و مترسلاسه قرن ششم هجری است و همواره مورد توجه و ستایش دبیران و فصحای همعصر مولف و بعد از او بوده و سرمشق کار آنان قرار گرفته است و منشیان و ادیبان مطالعه آن را جهت پیشرفت در امر نویسندگی و منشیگری بر کاتبان و اهل ترسل لازم شمرده‌اند. این اثر بر پایه نثر ابوالمعالی بنا نهاده شده و شیوه نگارش آن مصنوع و مزین و آراسته به سجع، انواع جناس، مراعات نظیر، تضاد و طباق، درج و تضمین آیات و احادیث و استفاده از اشعار و امثله فارسی و عربی، استعاره، تشبیه، کنایه و سایر ویژگیهای نثر فنی و متکلف است. اطناب، حشو، مترادفات و موازنه و قرینه‌سازی از اختصاصات بارز و مهم آن است. دکتر صفا در تاریخ ادبیات خود می‌نویسد: «نثر عتبه الکتبه [در نهایت جزالت و سلاست و استحکام است. ۲۰ و ملک الشعراء بهار در سبک‌شناسی درباره تفاوت نثر منتجب‌الدین با نثر ابوالمعالی چنین می‌گوید: «... تفاوتش با نثر ابوالمعالی در زیاد بودن اسجاع و اطناب‌هایی است که لازم و ملزوم مکاتبات دیوانی می‌باشد. و این هر دو در کلیله و دمنه نیست.» ۲۱ اینک برخی ویژگیهای سبکی، صنایع ادبی،

شیوه‌های بیان و اختصاصات لغوی اثر موردنظر را با ذکر شواهد مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) اطناب: بالاترین حد اطناب در نثرهایی از قبیل ترسلات و مکاتیب و مقامات مشاهده می‌گردد، چون هدف در اینگونه نثرها بیشتر انتخاب و استعمال هر چه افزونتر لفظ بر معنی است و بیان معنی در آنها چندان ملحوظ نمی‌گردد، بنابراین، راه برای هرگونه تصنع و تکلف گشوده و هموار است. ۲۲

عواملی که در عتبه الکتبه موجب اطناب و تطویل کلام می‌شود، عبارتند از: آوردن جمله‌های ربطی توضیحی و معترضه دعایی و غیره اعم از فارسی و عربی، مترادفات، تنسیق الصفات، القاب و عناوین پی در پی و...

«امیر اسفهلار اجل کبیر عالم مؤید مظفر عادل، برادر، ضیاءالدوله و الدین، نصره الاسلام و المسلمین، ابوالفتح یوسف بن خوارزمشاه، ادام الله تأییده...» ۲۳

«و ترتیب این مهم که فواید آن شاملست و عواید آن عام، در آن دانسته شد که اجل عالم اخص منتجب‌الدین مخلص الاسلام مؤید الملک یمین‌الدوله عزیزالملوک والاسلاطین، علی بن احمد الکاتب ادام‌الله تمکینه که درجه او در مجلس ما برتر از جملگی مقربان و خواص و معتمدانست و منصب او در دیوان ما زیادت از مناصب کافه کفاتست و معتبران و اصحاب قلم، نامزد فرمودیم.» ۲۴

«واجب دیدیم، بل که عین فرض دانستیم، بعد از استخاره از حضرت عزت الهی، مدرسه نظامیه که از مشهورترین مدارس جهان و عزیزترین بقاع طلبه علم است، به محیی‌الدین سپردن و منصب تدریس که اشرف المناصب است، به وی ارزانی داشتن و...» ۲۵

ب) موازنه، قرینه‌سازی و آوردن مترادفات: سجع و قرینه‌پردازی از آغاز قرن ششم بطور جدی پا به عرصه نثر فارسی نهاد و در انواع مختلف آن رواج روزافزون یافت، تا حدی که در اواخر قرن هفتم هجری به غایت تکلف و کمال و اوج خود رسید. در طی این دو قرن هنوز ادبا و نویسندگانی بوده‌اند که رواج و تداول سجع و قرینه‌سازی و موازنه را موجب تنگی مجال برای بیان معانی و باعث پدید آمدن قید و بند در کلام می‌دانستند، زیرا رعایت سجع و توازن و ایراد قراین مستلزم آن است که نویسنده خود را به دامان زبان عربی بیفکند و با

پرداختن به الفاظ و مفردات و صنایع لفظی، از مضمون و محتوای سخن غافل شود. بدین سان نویسنده کوشش خود را در توجه به ظاهر الفاظ مصروف می‌دارد و از بیان آزادانه معانی و اندیشه‌های خود، که هدف نثرنویسی است، ممانعت می‌نماید و با این عمل مفهوم و مقصود در ورای توده عظیمی از الفاظ و تعابیر پنهان می‌گردد.

منتجب‌الدین بدیع در دیباجه اثر خود در این باره اظهار می‌دارد: «و سخن منثور را بر منظوم فضیلت تقدم و مزیت شرف تشبیه است به کلام ایزد تعالی و تقدس و این تشابه و تجانس، بزرگترین فضایل و مفاخرست و نظم سخن و تلفیق آن در عقد قوافی از جهت آن ابداع کرده‌اند تا آراسته‌تر نماید و ضبط آن آسانتر باشد و بزبان خلق، سائرتر. و مفلقان و بلغاء روزگار، سخن نثر از تکلف سجع و ایراد قراین، مصون داشته‌اند، آلا که قرینه‌ای و سجوی بی تکلف ایراد، متعاقب و متواتر گردد که آن پسندیده دارند، به سبب آن که چون دبیر، خاطر بر جمع سجع و تتبع قوافی گمارد، از مقصود سخن و مطلوب فحوی بازماند و از جاده غرض در مضله اطناب و تطویل بی‌فایده افتد و بلاغت در سلاست لفظ و ایجاز معنی است.» ۲۶

اما جالب این است که نامبرده خود نیز تحت تأثیر تصنع‌گرایی و سبک نگارش رایج آن عصر قرار گرفته، به حدی که از برجسته‌ترین مترسلان و پیشگامان این شیوه درآمده است. اکنون شواهدی از موازنه و ایراد قراین و مترادفات از عتبه الکتبه نقل می‌کنیم:

«در هر عهدی و در میان هر فرقتی و امتی، معانی سخن را به لغتی و عبارتی دیگر کسوتی و حلیتی بوده است که اصحاب فطنت و آریاب حکمت و...» ۲۷

«جمله اکابر و فحول علماء... او را مطواع و منقاد و از وی مستقبل و مقتبس و بر تعظم و تقدیم جانب او متفق و منطبق و بر ثناء و اطراء او متأثر و مواظب.» ۲۸ «و به اشادات درجات و انالت طلبات و اعداد اسباب فراغ دل ایشان...» ۲۹

«نواب و عقاب و سیئات برحسب مواعید و وعید، مُعَدَّ و عَتَبِد.» ۳۰

«... مشتمل بر عَزْر و کُزْر و نُتَف و طُرَفِ فضل و افضال و عتاب و اعتاب در آن تأمل می‌کردم.» ۳۱ ج) اقتباس از آیات قرآن و احادیث و عبارات و امثال عربی: بیشتر در بخش اول مجموعه موردنظر یعنی در

مکاتیب رسمی و مناشیر و احکامی که از دیوان سنجر صادر شده، این نوع اقتباس دیده می‌شود و اغلب آیات و احادیث موجود در کتاب در همین بخش مندرج است، در عوض، اشعار و امثله عربی و فارسی در این بخش بسیار اندک است. در اینجا به چگونگی اقتباس آیات و احادیث در عتبه‌الکعبه می‌پردازیم:

– پیوستن آیه و حدیث به عبارت فارسی به طریق ترکیب اضافی، مانند:

«و آن را وسیلت و ذریعتِ فوز و نجاتِ یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتى بقلب سلیم می‌سازد»^{۳۲}
 «به امید آنکه بشارت لا تثریب علیکم الیوم شنود و بدین طرف آمد»^{۳۳}

– پیوستن آیه و حدیث به جمله فارسی با حرف ربط «که» در معنی توضیح و تبیین، مانند:

«و بی‌شک مجلس رفیع لازال رفیعاً از آن مسؤول تواند بود، که کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتته»^{۳۴}
 «و از زنان گوهریار و نداء فلک به مسامع اولوالالباب رسید که لا ادری بائی البشارتین اسر، بفتح خیبر ام بقدم جعفر؟»^{۳۵}

– اقتباس آیه و حدیث به طریق «تنظیر و تأکید و تأیید معنی قبل، مانند:

«مقیمان ساحت دنیا بر شرف انتقالند و ساکنان عرصه عالم بر جناح ارتحال، کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذوالجلال والاکرام»^{۳۶}

«... تا آن وقت که خویشتن را بسطتی و ثروتی دید زیادت از آنکه همت و رتبت او بدان می‌رسید، مغرور گشت و عنان طغیان بدست شیطان داد، و قد قال الله تعالی: کلان الانسان لیطعی ان راه استغنی»^{۳۷}

آیات و احادیثی که بطور کامل ذکر شده است، بیشتر برای این منظور و به همین طریق استعمال گردیده و از لحاظ کیفیت ارتباط لفظی با عبارت فارسی، اغلب

بصورت نقل قول است و با عباراتی همراه است که آیه یا حدیث را از رشته نثر فارسی جدا نشان می‌دهد.^{۳۸}
 بر سبیل تکمیل و متمیم معنی عبارت فارسی، مانند:

«همواره صدر و مقتدی و مدرس این مدرسه، بزرگانی بوده‌اند که نحریر علماء آفاق من کل فج عمیق به جانب ایشان رحلت کرده‌اند»^{۳۹}

«یقین می‌دانم که آن مجلس را یوم تبلی السرائر از این تصور در مقام خجلت و موقف اعتذار نباید ایستاد»^{۴۰}

«و تریبیتی کند که از آن، ذکر جمیل و ثواب جزیل منتشر و مدخر گردد و آن قرار آثار الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین مؤید و مخلد مانند»^{۴۱}

– بر سبیل تمثیل و ارسال المثل، مانند:
 «جماعتی از قُطاع الطریق به وی رسیده‌اند و هر چه داشته است، برده‌اند و او را کما ولدته اُمّه بگذاشته»^{۴۲}
 «و ساعتی دیگر کالمغشی علیه مانده بودم»^{۴۳}
 «و او را کلکم علی و ضمّ بی تیمار بگذاشتن و چشم از وی برداشتن...»^{۴۴}

– به طریق حلّ معانی اخبار و آیات بصورت اشاره به یک یا چند کلمه مشخص و برجسته آیه، حدیث و مثل (چنانکه معلوم شود مضمون آیه و حدیث و مثل مورد توجه نویسنده بوده است و این قسم از قتی‌ترین نوع اقتباس است.)^{۴۵} مانند:

«و ائمه علم شریعت را که ورثه انبیاء اند...»^{۴۶}
 «که هر چه این معنی نموده شود، همچون استبضاع

تمر باشد به هجر و کحون به کرمان»^{۴۷}
 «از احوال خویش و اعزّه که ایزد تعالی بعد اشتعال الراس شبیه آرزانی داشتست، اعلام می‌کنم»^{۴۸}

(د) درج و تضمین اشعار فارسی و عربی: بخش اخوانیات از اشعار تازی و فارسی و امثله و عبارات عربی بیشترین سهم را دارد و در عوض، آیه و حدیث کمتر در این قسمت دیده می‌شود. اغلب آیات و احادیث در این بخش از منشآت بصورت ناتمام و گاه اشاره به برخی کلمات برجسته آنها آورده شده است. آمیختگی نظم و نثر در نامه‌های اخوانی زیادتر است. بعضی از نامه‌های اخیر با یک یا چند بیت و یا قصیده‌ای به عربی آغاز می‌گردد.

دکتر خطیبی در این باره می‌نویسد: «در اخوانیات به تقلید از مکاتیب عربی گاهی به جای دعای صدر مکتوب و القاب و عناوین و رکن شرح اشتیاق و خاتمه مکتوب، قطعاتی از شعر به کار می‌رفت، اما درج و تضمین شعر در مکاتیبی که از فرودستان به زبردستان نوشته می‌شد، مرسوم و متداول نبود. در سلطانیات نیز جز در مواردی خاص به کار نمی‌رفت. در مکاتیب رسمی و دیوانی نیز بندرت استعمال می‌شد»^{۴۹} اینک به کیفیت استعمال اشعار در عتبه‌الکعبه می‌پردازیم:

درج و تضمین اشعار به طریق متمیم و تکمیل معنی نیمه تمام عبارت نثر (بصورتی که بدون قطع، دنباله معنی نثر را بیان کند و بی‌فاصله و واسطه لفظی که شعر را از نثر جدا کند، به عبارت نثر می‌پیوندد، که این نوع تضمین از دشوارترین انواع آن است)^{۵۰} مثال:

«اگرچه ریاست مازندران از منصب او قاصرست و او را مثابت و منزلت آن هست که در خدمت ما امثال تقلید کند، نه تقلد و تولیت، نه تولی، اما چون این شغل میراث یافتست،

شرف تتابع کابراً عن کابر
 کالزّوج انبویاً علی انبوی»^{۵۱}
 «بندۀ کمترین که... اجابت دوام – و مزید آن دولت پاینده و بسطت و فسحت عرصه مملکت، افزایشنده می‌خواهد و می‌گوید:

الهی دولت محمود سلطان
 به سمار بقا مشدود گردان
 چه آن شاه جهانست او که گویند

الهی عاقبت محمود گردان»^{۵۲}
 «و می‌خواسته است که از عوایق ایام فرصتی یابد و به خدمت حضرت خداوندی شتابد و این نیت را کار بندد:

و اذا لم یکن من الرزق بدّ
 فتنبع مطالع الاقبال»^{۵۳}
 – با حرف ربط «که» به نثر می‌پیوندد و عبارت نثر را توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند، مانند:

«هرچند روزگار مرا در پای حوادث انداختست و از من مظلوم محنت زده دست‌خوشی بر ساخته، به درجه‌ای که:

یک تیر بلا نماند در جعبه چرخ
 کان بر دل و جان من، زمانه نزدست»^{۵۴}



«و از غایت هزّت و نشاط به شوق مطالعت آن کلمات، گفتمی ندا در عالم ارواح و نفوس دادند که:

هذا هو السحر الحلال و ليس من

ذهن البرية مثله يتوقع

الا و صاحبه يخض بخاطر

یعنی لاسرار السماء و یسمع...»^{۵۵}

— به طریق تنظیر و تطبیق (چنانکه معنی شعری که درج و تضمین شده، نظیر معنی عبارت نثری باشد، که قبل از آن آمده است و عموماً معنی عبارت نثر را تأیید و تأکید می‌کند). مثال:

«روزی ذکر این حاکم رفت، من خادم در اطراء او مبالغتی زیادت نکردم به سبب آنکه هنوز تجریت احوال و خصال او نکرده بودم؛

لا تمدحن امرأ حثی تجزیه

و لا تدمنه من غیر تجریب»^{۵۶}

«دیگر هیچ چیز از دست تصاریف روزگار پایدار نتواند بود و ذکر جمیل در جهان آلاً بواسطه سحر بلغاء شعراء که امراء کلامند، منتشر نشود و مخلد نگردد، که گفته‌اند:

بقاء ذکر مرد از نظم عالیست

که دارد پای بر ارکان و اختر

بسا کاشعار من در مدحت تو

بخواهد گشتن از دفتر به دفتر»^{۵۷}

ابیاتی که در آغاز بسیاری از نامه‌های اخوانی آمده است، در مضامین تغزل و مدح و دعا و تهنیت و درود و شوق و شرح اشتیاق دیدار ممدوح و مخاطب و بیان اندوه فراق و مضامینی در خور محتوای مکتوب است. در همین بخش اخیر منشآت سه قصیده عربی و دو قصیده فارسی در مضمون مدح وجود دارد.^{۵۸}

ه) نقش دستوری آیات، احادیث، عبارات عربی و اشعار فارسی و عربی: عبارات، آیات و اشعاری که در اثر

موردنظر ما اقتباس و تضمین گردیده، غالباً در نقشها و حالت‌های دستوری از قبیل: جملات معترضه (که عموماً قید حالت (صفت حالیه) و جمله‌های دعایی هستند)، مضاف‌الیه، مفعول صریح، صفت، قیدزمان، قید مکان، مستدالیه، مسند، قید وصف و حالت و کیفیت به کار رفته‌اند.^{۵۹} بسیاری از آیات و احادیث و اشعار و عبارات

عربی نیز در حکم جمله‌های مستقلی هستند که برای تأکید و تأیید و متمیم عبارتهای نثر آورده شده است.

و) صنایع بدیعی: در نثر فنی و مترسلاانه، تناسب الفاظ و هماهنگی لفظی و معنوی میان کلمات بسیار است. نویسندگان این شیوه خصوصاً دبیران دربارها همت خود را در ایجاد این تناسب و هماهنگی مصروف می‌داشتند، بحدی که کمتر کلمه‌ای می‌توان یافت که با سایر کلمه‌های عبارت یا عبارات قبل و بعد، از جهتی متناسب نباشد. اصرار مؤلف در رعایت تقارن و تناسب بین الفاظ و توجه و دقت بسیار در انتخاب آنها منجر به پدید آمدن نثری متکلف و مزین به آرایشهای لفظی و معنوی می‌گردید. اینک برخی از صنایع بدیعی را که در عتبة‌الکتابه به کار گرفته شده است، با ذکر شواهدی از متن مذکور، نقل می‌کنیم:

۱- انواع سجع:

— سجع متوازی: «... که در همه جانها از آن خبرست

و در همه دلها از نکایت آن، اثر»^{۶۰}

«زندگانی دراز باد و دولتی به خلود، معقود، و اقبالی

دامنش به دامن قیامت، مشدود»^{۶۱}

«علی الاستحیاء و زهبة من استهزاء»^{۶۲}

«... که دنیا عرصه فناست، نه سرای بقا و موضع فرار

است، نه منزل قرار»^{۶۳}

— سجع مطرف: «و بر هر چه در عالم موجودست، از

فضل او اثر فیض جودست»^{۶۴}

— سجع متوازن: «و آن ولایتی عریض و بسیط است

و طرفی بزرگ نام و از حضرت بر مسافتی بعید»^{۶۵}

«افاضت عدل و احسان به همه زبانهای جهانیان

محمودست و در همه دلهای آفریدگان، محبوب»^{۶۶}

در برخی عبارتها دو نوع سجع به کار رفته است، برای مثال در عبارت زیر هر دو سجع متوازی و متوازن وجود دارد:

«و قاعده خدمت ما را ملتزم و منهاج طاعت ما را

منتهج و به عبودیت ما مفتخر و مُبتهج»^{۶۷}

۲- انواع جناس:

— جناس تام: «چون درین وقت، مطالعه جانپ

محروس دام محروساً رسید و از مطالعه آن روایح

اخلاص یافته شد، و...»^{۶۸} (مطالعه اول به معنی نامه و

مکتوب و مطالعه دوم به معنی خواندن)

— جناس ناقص: «آمارت امارت بر ارباب بلاغت و

برهان مهارت در سیاق عبارت آن است که...»^{۶۹}

— جناس لفظی: «و در عاجل و آجل از کار ایشان

مسؤول خواهد بود»^{۷۰}

— جناس اشتقاقی: «... و عزیمت اشتغال بدان

صنعت و اتمام بدان سیمت در شهر سته...»^{۷۱}

«و قاعده حرمت ما را ملتزم، و منهاج طاعت ما را

منتهج»^{۷۲}

«من کبتر را صداعی لازم حادث شدست، حاشا به

قلم تصدیع به اطناب بسیار و اکنار معهود نمی‌توانم

نمود»^{۷۳}

— جناس شبه‌اشتقاقی: «جناب او به فرمان ما مساق

و مال حاجات و امالی ملوک روی زمین گشت»^{۷۴}

«مظلومان که تا این غایت در ظلمات بادیه ظلم

گرفتار بوده‌اند،...»^{۷۵}

— جناس مضارع و لاحق: «... که مصانع و مصارف و

مصارع و درجات و...»^{۷۶}

«از غایت دهشت و حیرت در لطایف و نتایج و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نسابیح خاطر و...»^{۷۷}

«و از این تحریک و تعریک، انتباه و ارعوا حاصل آید.»^{۷۸}

«تشریف خطاب شریف که سبب شفاء علیل و ابلال غلیل باشد...»^{۷۹}

– جناس خط (مصحف): «و چون از کسی جنابتی و خیانتی بیند...»^{۸۰}

«و اختیار ایشان بعدِ اختیارِ توان کرد.»^{۸۱}
«نحاریر علماء جهان، آخیار و آخبار و ائمهٔ اسلام...»^{۸۲}

«آثار بیان و بنان و بلاغت و...»^{۸۳}
– جناس مطرف: «که مصانع و مصارف و مصارع و درجات و...»^{۸۴}

– جناس زائد: «و ترتیب کرامات و تشریفات که فرمودن آن از کرام بر قضیت کرم در حق خدم...»^{۸۵}
«که در ابواب عتاب و اعتاب و استکشاف احوال و...»^{۸۶}

– جناس قلب (مقلوب): «و رَقَبَهٗ هر یک از ایشان در رِقَبه و خدمت ماست.»^{۸۷}
«و امهال و اهمال جایز نداشته.»^{۸۸}

۳– مراعات نظیر:
«و نطاقِ فطنت اولوالالباب بر کیفیت آن محیط نگردد.»^{۸۹}

«نهالی بود بر چمن مُلک نشو و نما یافته، بل هلالی از افق آسمان ما تافته و بتدریج از آفتاب اقبال و پادشاهی ما استضاء کرده و به انوارِ حُسنِ رأی ما استنارت و استدارت تمام گرفته.»^{۹۰}

«چون آتش خواهی در رسید و آبی بر آتش اشتیاق ما زد و خاک در روی او مید من کهنتر پاشید و همچون باد برگذشت.»^{۹۱}

۴– تضاد و طباق:

«و رضا و سخط ما از نتایج شکر و شکایت او دانند.»^{۹۲}

«اصلاح فاسد و تقویم مایل و تبدیل لفظی سقیم به دیگری مستقیم سلیم واجب دارند.»^{۹۳}

«در این حال از حلّ و عقد و خفض و رفع و حبس و اطلاق و نقض و ابرام و اعطاء و حرمان و تولیت و عفو و سیاست و نواختن و راندن، همچون حکم و فرمان ما باشد.»^{۹۴}

۵– ایهام تناسب:

«با درد پای که از مدت باز مبتلای آنم، درد سر پیوست و لیفیف مقرون وار که در مکتب شنوده بودم، ممنوع این دو علت گشتم.»^{۹۵}

«بی واسطهٔ آلاتِ کتابت و تلاوت، مضمون صحیفهٔ سینّهٔ او می خواند، شرح نمی دهم که...»^{۹۶}
۶– تنسیق الصفات:

«از آن نسب همایون، شخصی مشهور و معتبر، جمیل اثر و حمید سیر، ستوده خصال و پسندیده افعال را برگزیده ایم.»^{۹۷}

«... تا تاییب سهم شایستهٔ مُتهدّی مُصلح کاردان گمارد.»^{۹۸}
۷– تلمیح:

«او در هر جایی که بودست، ید بیضا نمودست.»^{۹۹}
«اگرچه در جهان طوفان شداید و میخن است، آن خداوند در سفینهٔ سینّهٔ نورانی خویش باشد.»^{۱۰۰}

۸– التفات:
– از گوینده (اول شخص مفرد) به غایب (سوم شخص مفرد): «دعا گوی ایام همایون آن دولت را (یعنی مرا) شرط ادب عبودیت نیست بیش از این انبساط نمودن و در اطناب افزودن.»^{۱۰۱}

«از نویسندهٔ این حرفها علی بن احمد الکاتب التماس کردند، تا حال شیخ صاین... عرض کند.»^{۱۰۲} (از

من التماس کردند...)

کاربرد اینگونه التفات در عتبهٔ الکتبه بویژه در اخوانیات بسیار است. در افعال نیز التفات از زمانی به زمان دیگر بخصوص از امر غایب (مضارع التزامی) به مضارع اخباری و گاهی برگشت مجدد به امر غایب از شایع ترین انواع التفات در اثر مورد بحث می باشد.^{۱۰۳}

۹– حسن مطلع (حسن ابتدا):

بعضی نامه ها و مناشیر با آیهٔ قرآن و شعر عربی که متناسب با مضمون مکتوب است، آغاز می گردد.^{۱۰۴}

ز شیوه های بیان:

۱– تشبیه: اغلب تشبیهات بکار رفته در این کتاب از نوع اضافهٔ تشبیهی (اضافهٔ مشبهه به مشبه) یا تشبیه مؤکد می باشد که بلیغتر از سایر انواع آن (مرسل، مفصل و مجمل) است. هرچند برخی از تشبیهاتی که در متن آمده از نوع تشبیه قریب است و دستفروگرد دیگران، اما در برخی مواضع نیز تشبیهاتی بدیع آورده است، و غالباً یکی از طرفین آنها حسی است.

– تشبیه عقلی به حسی: «خود به انواع موانع روزگار که چون اقطار دیمهٔ مدرار از یکدیگر نمی گسلد و درهم می پیوندد.»^{۱۰۵}

– تشبیه حسی به عقلی: «خطاب عزیز کریم متضمن فصول که در عذوبت و جزالت از معجزات شریعت رسالت است، رسید.»^{۱۰۶}

– تشبیه حسی به حسی: «آثار نظم و نثر او پیرایهٔ روزگار و...»^{۱۰۷}

– تشبیه ملفوف: «التفات همت خداوندی به جانب بزرگوار بهاءالدینی سید النقبائی حماه الله، اثر باران نیسانی دارد، در مثبت نیات تشنه به آب.»^{۱۰۸}

– تشبیه مفروق: «تشریف خطاب رفیع که هر سطری از آن، بسطی از دز هنرست و هر کلمه ای کنزی از کنوز معالی و رموز اسرار سروری، به من خادم مشتاق



مؤید الرواه
مجموعه منشآت
کتابخانه الکتبه

می‌رسد.»^{۱۰۹}

— اضافهٔ مشبه به به مشبه (اضافهٔ تشبیهی)؛ مانند: آفتاب دین عربی، آفتاب جاه و حشمت، بساط اطناب، نطاق شکر، انوار شیم مرضیه، نسیم الطاف، بحار آداب، جلیت حضور، طراز و زرع، جاده شریعت، مهاده عاطفت و رافت، رضع اشفاق، تیره شب آمال، نور عدل، سفینهٔ سینه، طوقان شادید، انوار عزایم، صحیفهٔ دل، و...

۲— استعاره: از میان انواع استعاره، نویسندهٔ عتبه توجه خاصی به استعارهٔ مکنیه دارد و شواهد متعددی از کاربرد این قسم استعاره در منشآت او دیده می‌شود. مثال:

«شریف و وضع را حلاوت عدل و انصاف چشانیده و مخالف نوایب از ایشان کوتاه گردانیده»^{۱۱۰}
«هرچند که روزگار مرا در پای حوادث انداختست و...»^{۱۱۱}

«من کهتر مشتاق از دست حرص در دامن حرمانم، چشم نهاده تا که دری از رحمت الهی گشاده شود و دست و پای علایق و عوایق ایام، شکسته و بسته گردد.»^{۱۱۲}

۳— کنایه: کنایاتی که در عتبه‌الکتاب آمده است، از نوع کنایهٔ قریب‌اند و کنایهٔ بعید و دور از ذهن استعمال نشده است. مثال:

«خَلَّ وَ خَمَّرَ رُوزگار چشیده»: کنایه از آدم مُجَرَّب و آزموده^{۱۱۳}

«سِحْرٌ بُلْغَاءُ شعرا»: کنایه از شعر نیکو و بلیغ^{۱۱۴}
«عَيْنُ اللَّهِ عَلَيَّ مُنْشِئُهُ بِرِ چیزِ یَا نوشته‌ای خواندن»: کنایه از تحسین صاحب اثر و دفع چشم زخم کردن از او^{۱۱۵}

«کَلْبَةُ اِدْبَارِ»: کنایه از دنیای مادی^{۱۱۶}
«استیضاعِ تمر به هَجَر و کَمُون به کرمان»: کنایه از کاری حاصل و بیهوده کردن^{۱۱۷}
۴— حَجاز:

— به علاقهٔ مسببیت (یعنی آوردن مُسَبَّب و ارادهٔ سبب)؛ مانند: «و اَرزاق و معاش ایشان از وجوه معهود می‌رساند.» (منظور از معاش، مقرری و راتبه است که سبب امرار معاش است.)^{۱۱۸}

— به علاقهٔ آیت (یعنی تسمیهٔ شیء به آلت)؛ مانند: «تاتپاره به اتفاق و ارتضاء او و مشروح او که نویسد، گیرند و دارند و به قلم او تصدّف کنند.» (منظور از

قلم، نوشته و حکمی است که با قلم تحریر نمایند).^{۱۱۹}
— به علاقهٔ ملازمت (یعنی ذکر لازم و ارادهٔ ملزوم و بالعکس)؛ مانند: «عنان مُلک در دستِ تصرف ما نهادست.» (عنان لازم و اختیار ملزوم آن است.)^{۱۲۰}
(ح) نکاتی دربارهٔ فصاحت کلام: علاوه بر اطناب، گاه خصوصیات دیگری نیز در نثر عتبه وجود دارد که موجب اخلال در فصاحت کلام می‌گردد، از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

— حشو قبیح: «و حکم او را در آنچه از مصالح، امضاء کند، حکم فرمان ما دانند.»^{۱۲۱}

«و حرمت ایشان زیادت از گذشته دارند و دانند، و از حکم فرمان او نگذرند.»^{۱۲۲}

— تتابع اضافات: «و به اشادت درجات و انالت طلیات و اعداد اسباب فراغ دل ایشان اهتمام فرمودن...»^{۱۲۳}

«تسکین دل مشتاق محترق فراق می‌فرماید.»^{۱۲۴}
(ط) ویژگیهای صرفی و لغوی:

— کاربرد افعال: به کار بردن فعل مضارع اخباری به جای مضارع التزامی (امر غایب) و بالعکس در اثر مورد نظر امری معمول و رایج است و آوردن فعل مستقبل محقق الوقوع به صیغهٔ ماضی مطلق نیز همچنانکه در سایر متون گذشته رواج داشته در عتبه‌الکتاب در موارد متعددی به چشم می‌خورد. همچنین شکل صرفی خاصی از فعل ماضی که می‌توان آن را ماضی نقلی مستمر (نقلی استمراری)^{۱۲۵} نامید، در اثر مذکور به کار رفته است. مانند: می‌رسیدست، می‌یافتست، می‌داشته‌ایم و...

بر سر افعال ماضی باء تأکید بندرت به کار رفته است. علی‌رغم آنکه در گذشته چنین شکلی بسیار رایج بوده است. فعل مضارع اخباری نیز در بیشتر مواضع به شکل امروزی استعمال شده و کمتر با پیشوند «همی» آمده است. ماضی استمراری نیز به سه صورت، همراه پیشوندهای «می»، «همی» و «ی» استمرار در انتهای فعل آورده شده است.

مجهول کردن فعل جمله با فعل معین «آمدن» به جای «شدن»، مانند: استماع کرده آمد، دانسته آید، داده آید، و...

متعدی کردن برخی افعال متعدی با افزودن پسوند

«انیدن» مانند: گسترانیدن در موارد متعددی فعل «گذاردن» با ذال معجمه به معنی «گذاردن و انجام دادن» به کار رفته است. مثال: «بی مشورت و حضور رشیدالدین کاری نگذارند.»^{۱۲۶} «و هیچ کار دیوانی بی مشورت و اتفاق این طبقه که از مشاهیر عصراند، نگذارند.»^{۱۲۷} «تا کارهای مسلمانان بزودی و نیکویی گذارده شود.»^{۱۲۸} «آنچه تعلق به شحنگی دارد، بر قاعدهٔ مصلحت می‌گذارند.»^{۱۲۹}

— کاربرد واژگان: نکتهٔ جالب توجه در کتاب عتبه‌الکتاب این است که نویسنده با وجود افراط در کاربرد الفاظ و ترکیبات عربی— که این از اختصاصات عمده و مهم نثر دیوانی و بطور کلی نثر فنی و مصنوع است، در جای جای نامه‌های خود کلمات پارسی سره و ترکیبات بی‌امیغ و اصیل فراوان استعمال نموده است، مانند: بزیزیدن، رواداشتن، بجای آوردن، برسیدن، چشانیدن، بازستدن، نیکوداشتن، برکشیدگان، مالش، دل نمودگی، دل‌گداز، دل نهادن، نواخت، کارپرداختن، همگان، پوشیدگی، بتازگی، گزیدگان، و...

— ایراد لغات و ترکیبات خاص، از قبیل: کار نازکتر، شغل نازک، مهم نازک، نازکتر عمل (کار و مسؤوبیت مهم و حساس)، دل فارغی، نیکوخدمتی، نیکوسیرتی، روزگار دیده (با تجربه)، عمر ریزه (عمر اندک و باقیماندهٔ عمر)، عقل ریزه (عقل اندک و ناچیز)، دراز کشیدن (به طول انجامیدن)، نیک‌رعیتی، بهروقت (همیشه، هرگاه، در مواقع مختلف)، بواجب، بواجبی (چنانکه باید، آنطور که لازم است)، هرکدام (هرچه)، آنچه (آنکه)، برکار گرفتن (عملی کردن)، نگاه داشتن (رعایت کردن) و...

ی) ویژگیهای نحوی و جمله‌بندی:
اهم این ویژگیها عبارتند از: حذف فعل به قرینه لفظی که این شیوهٔ استعمال در متون گذشته فارسی بسیار رایج است، حذف شناسهٔ فعل به قرینهٔ لفظی مثلاً در جمله‌های متوالی که دارای فعل ماضی نقلی یا ماضی استمراری هستند، شناسه را حذف کرده، فعل را بصورت صفت مفعولی می‌آورد. استعمال فعل با وجه وصفی چنانکه جمله‌های مربوط به آن افعال از لحاظ دستوری در حکم جملهٔ حالیه (قید حالت) است، تقدم فعل بر متمم و سایر اجزاء جمله، قرار گرفتن مفعول صریح میان دو جزء فعل مرکب چنانکه مفعول به صورت

مضاف‌الیه برای جزء اسمی فعل مرکب باشد و نشانهٔ مفعولی «را» حذف شود.^{۱۳۰}

در میان نقشهای وابسته، بدل نیز مانند صفت و مضاف‌الیه جایگاه ویژه‌ای در عتبه‌الکتابه دارد و از پُرکاربردترین نقشهای وابستهٔ اسم است. مثال: «چنانکه خواجه شهید، نظام‌الملک را...»^{۱۳۱}، امیررئیس تاج‌الدین ابوالمکارم، احمدین العباس...»^{۱۳۲} پی‌نوشت‌ها:

۱- مؤلف، نام و القاب خود را در صفحات ۳۱، ۶۸، ۶۹ و ۱۴۸ و ۱۶۶ مجموعهٔ منشآتش ذکر نموده و تنها در صفحه ۶۸ لقب مؤیدالملک یمین‌الدوله برای خود آورده است. ۲- عتبه‌الکتابه، ص ۲، همان، ص ۱۶۰-۱۵۸، همان، ص ۲، ۵. در تاریخ بیهق، ص ۲۳۴-۲۲۶ اسفہسالار عزالدین طغرل‌تکین نوشته است. ۳- عتبه‌الکتابه، ص ۲، همان، ص ۲، ۵-۸. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۹، ۹-۹. همان، ص ۷-۱۰، ۱۰-۱۰. عتبه‌الکتابه، ص ۱۱، ۵-۱۱. لباب‌الالباب، ج ۱، ص ۷۸، ۱۲. نیابت مشاغل دولتی از سوی پادشاه و وزراء در عهد سلجوقی رسمی معمول بوده است، چنانکه در همین منشور ذکر شده حکومت و ولایت گرگان را سلطان سنجر شخصاً و رسماً برعهده می‌گیرد و اسفہسالار عضدالدین عمادالاسلام را قائم‌مقام خود می‌کند تا در گرگان به نیابت از سوی سلطان به تدبیر امور بپردازد. ۴- عتبه‌الکتابه، ص ۳۰-۳۲ نیز ر.ک. دیوانسالاری در عهد سلجوقی، ص ۵۹، ۱۳. عتبه‌الکتابه، ص ۶۷-۶۹، ۱۴. همان، ص ۱۲۵-۱۲۷ و ۱۰۱-۱۰۳ و ص ۱۶۷-۱۷۰ نامه شماره ۵ اخوانیات که با فسیده‌ای عربی آغاز می‌گردد، چنانکه در عنوان آن ذکر شده، از منشآت رشید و طواط است، اما نه در مجموعه منشآت رشید و طواط دیده شد، نه در آثار دیگر او، و نامه‌های شماره ۶۳ و ۶۴ عتبه در نامه‌های و طواط، ص ۸۳-۸۸ آمده است. ۱۶- عتبه‌الکتابه، ص ۱۷، ۵. ر.ک. مقدمه علامه محمد قزوینی بر عتبه‌الکتابه، ص ۲۱۵-۲۱۶، ۱۸. مرزبان‌نامه، به کوشش دکتر خطیب رهبر، ص ۱۰، ۱۹. لباب‌الالباب، ج ۱، ص ۷۸، ۲۰. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹۷۲، ۲۱. سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۳۷۸، ۲۲. ر.ک. فن نثر، ج ۱، ص ۱۴۶، ۲۳. عتبه‌الکتابه، ص ۴۳، ۲۴. همان، ص ۶۸-۲۵. همان، ص ۲۶، ۲۶. همان، ص ۲۷، ۲۷. همان، ص ۲۸، ۲۸. همان، ص ۲۹، ۲۹. همان، ص ۳۰، ۳۰. همان، ص ۳۱، ۳۱. همان، ص ۳۲، ۳۲. همان، ص ۳۳، ۳۳. همان، ص ۳۴، ۳۴. همان، ص ۳۵، ۳۵. همان، ص ۳۶، ۳۶. همان، ص ۳۷، ۳۷. همان، ص ۳۸، ۳۸. همان، ص ۳۹، ۳۹. همان، ص ۴۰، ۴۰. همان، ص ۴۱، ۴۱. همان، ص ۴۲، ۴۲. همان، ص ۴۳، ۴۳. همان، ص ۴۴، ۴۴.

۱۶۳-۴۴. همان، ص ۹۶، ۴۵. ر.ک. فن نثر، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷. ۴۶- عتبه‌الکتابه، ص ۶۷، همان، ص ۱۱۲، ۴۸. همان، ص ۱۲۷، ۴۹. فن نثر، ج ۱، ص ۱۲۲، ۵۰. ر.ک. همان، ص ۲۱۶ به بعد. ۵۱- عتبه‌الکتابه، ص ۲۲، ۵۲. همان، ص ۱۲۹، ۵۳. همان، ص ۱۶۲، ۵۴. همان، ص ۱۱۳، ۵۵. همان، ص ۱۳۱، ۵۶. همان، ص ۹۷، ۵۷. همان، ص ۱۰۸، ۵۸. همان، ص ۱۰۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۰ و ۱۵۱. ۵۹- به جهت پرهیز از تفصیل مطلب از ذکر شواهد آن خودداری می‌کنیم. ۶۰- عتبه‌الکتابه، ص ۹۸، ۶۱. همان، ص ۹۲، ۶۲. همان، ص ۱۶۷، ۶۴. همان، ص ۹، ۶۵. همان، ص ۲۲، ۶۶. همان، ص ۸۰، ۶۷. همان، ص ۹، ۶۸. همان، ص ۸۸، ۶۹. همان، ص ۱۳۰، ۷۰. همان، ص ۲۲، ۷۱. همان، ص ۲۷۲، ۷۲. همان، ص ۹، ۷۳. همان، ص ۱۴۵، ۷۴. همان، ص ۷۵، ۷۵. همان، ص ۱۱۱، ۷۶. همان، ص ۲۲، ۷۷. همان، ص ۹۲، ۷۸. همان، ص ۱۱۸، ۷۹. همان، ص ۱۱۸، ۸۰. همان، ص ۲۰، ۸۱. همان، ص ۲۴۸، ۸۲. همان، ص ۸۶، ۸۳. همان، ص ۱۰۴، ۸۴. همان، ص ۴۲، ۸۵. همان، ص ۳، ۸۶. همان، ص ۱۰۷، ۸۷. همان، ص ۱۷، ۸۸. همان، ص ۱۷، ۸۹. همان، ص ۱۳، ۹۰. همان، ص ۷۵، ۹۱. همان، ص ۱۱۵، ۹۲. همان، ص ۸، ۹۳. همان، ص ۵، ۹۴. همان، ص ۱۹، ۹۵. همان، ص ۹۹، ۹۶. همان، ص ۱۳۲، ۹۷. همان، ص ۱۰، ۹۸. همان، ص ۵۶، ۹۹. همان، ص ۲۲، ۱۰۰. همان، ص ۱۱۵، ۱۰۱. همان، ص ۱۴۷، ۱۰۲. همان، ص ۱۴۸، ۱۰۳. ر.ک. همان، ص ۵۹، ۶۲، ۶۴، ۱۰۴. ر.ک. همان، ص ۳۴، ۱۰۶، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۱ و... ۱۰۵. همان، ص ۹۶، ۱۰۶. همان، ص ۱۰۶، ۱۰۷. همان، ص ۱۱۹-۱۲۰، ۱۰۸. همان، ص ۱۲۸-۱۲۹، ۱۰۹. همان، ص ۱۲۲، ۱۱۰. همان، ص ۱۱۱، ۱۱۴. همان، ص ۱۱۳، ۱۱۳. همان، ص ۱۳۸، ۱۱۳. همان، ص ۱۸، ۱۱۴. همان، ص ۱۰۸، ۱۱۵. همان، ص ۱۰۸، ۱۱۶. همان، ص ۱۰۹، ۱۱۷. همان، ص ۱۱۸، ۱۱۸. همان، ص ۱۱۹، ۱۱۹. همان، ص ۱۲۰، ۱۲۰. همان، ص ۱۲۱، ۱۲۱. همان، ص ۱۲۲، ۱۲۲. همان، ص ۱۲۳، ۱۲۳. همان، ص ۱۲۴، ۱۲۴. همان، ص ۱۲۷، ۱۲۷. ر.ک. دستور زبان فارسی، دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری، ج ۱، ص ۳۳-۳۴، ۱۲۶. عتبه‌الکتابه، ص ۵۶، ۱۲۷. همان، ص ۶۱، ۱۲۸. همان، ص ۷۹، ۱۲۹. همان، ص ۷۹، ۱۳۰. برای اجتناب از اطالة کلام از ذکر شواهد و موارد کثیر و ویژگیهای دستور زبانی خودداری می‌گردد. ۱۳۱- عتبه‌الکتابه، ص ۶، ۱۳۲. همان، ص ۲۱.

منابع و مأخذ:

۱- بیست مقالهٔ قزوینی، به تصحیح عباس اقبال و ابراهیم پورداوود، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح‌الله صفا، تهران، کتابخانهٔ ابن‌سینا، ۱۳۴۷.

۳- تاریخ بیهق، تألیف ابوالحسن علی‌بن زید بیهقی، به تصحیح احمد بهمنیار و با مقدمهٔ علامه محمد قزوینی، تهران، کتابفروشی فروغی، بدون تاریخ نشر.

۴- تاریخ بیهقی، تصنیف ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات سعدی، ۱۳۶۸.

۵- تاریخ جهانگشای جوینی، تألیف عظامک جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰.

۶- دستور جامع زبان فارسی، تألیف عبدالرحیم همایون فرخ، به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ، تهران، مطبوعات علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۹.

۷- دستور زبان فارسی، دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری، تهران، انتشارات فاطمی، ۱۳۷۵.

۸- دیوانسالاری در عهد سلجوقی، نوشتهٔ کارلا کلوزنر، ترجمه یعقوب آژند، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

۹- سبک‌شناسی، تصنیف محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۱۰- شرح لغات و مشکلات عتبه‌الکتابه، فیروز مردانی، دانشگاه اصفهان، ۱۳۷۶. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد)

۱۱- عتبه‌الکتابه، تألیف منتجب‌الدین بدیع اتابک جوینی، به تصحیح و اهتمام علامه محمد قزوینی و عباس اقبال، تهران، شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۹.

۱۲- فن نثر، دکتر حسین خطیبی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۶.

۱۳- فون بلاغت و صناعات ادبی، جلال‌الدین همایی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳.

۱۴- کلیله و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲.

۱۵- لباب‌الالباب، تصنیف محمد عوفی، تصحیح ادوارد براون، مطبعه لیدن، ۱۳۲۴ هـ (۱۹۰۶ م).

۱۶- مرزبان‌نامه، تألیف مرزبان بن رستم، ترجمه سعدالدین وراویبی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۶۶.

۱۷- معالم البلاغه، محمدخلیل رجایی، انتشارات دانشگاه شیراز، ۱۳۷۲.

۱۸- معانی و بیان، تألیف جلال‌الدین همایی، به کوشش ماهدخت بانوهمایی، تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۳.

۱۹- مقالات قزوینی، گردآورنده عبدالکریم جریزه‌دار، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳.

۲۰- نامه‌های رشید و طواط، به کوشش دکتر قاسم تویسرکانی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.

۲۱- ففحة المصدر، انشای شهاب‌الدین محمد خُندزی زیدری نسوی، تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی، تهران، نشر ویراستار، ۱۳۷۰.

